

دیدار

ماہنامہ فرهنگے دانشجویے دیدار



شناسنامه

سردبیر: ریحانه عنبری

مدیر مسئول: ملیکا نعمت الهی

ویراستار: ملیکا نعمت الهی

طراح: سجاد حیدری

ماهنامه فرهنگی دانشجویی دیدار

سال سیزدهم ، شماره ۱۸۷ ، دی ماه ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: مجمع یادواره شهدای

دانشجویان دانشگاه شیراز

شماره مجوز: ۲۵۹/ک ن ش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سخن سردبیر ۱

بلندترین آرزو ۲

سردار دلها ۴

مرثیه‌ای بر ویرانی انسانیت ۶

آخرین صبح ۱۰

به ایرانی بودنم؛ افتخار کردم ۱۲

معرفی کتاب رویای یک دیدار ۱۴

فهرست



ریحانه عنبری کارشناسی ریاضیات و کاربردها

رسم دیدار با خانواده شهدا مراسمی ست که از سال ۱۳۷۹ توسط ۶_۵ نفر از دانشجویان دانشگاه شیراز کلید خورد و به برکت خون شهدا تا به امروز ادامه داشته و دانشجویان زیادی مشتاقانه از این مراسم باصفا و سرشار از صمیمیت و برکت، استقبال میکنند. دیدار تبدیل شد به فرهنگی که یاد و خاطره شهدا، ایثار و از خودگذشتگی، خدمت به جامعه و قدردانی را در نسل دانشجویان دانشگاه شیراز زنده نگاه داشته است.

در همین راستا فضایی دانشجویی ایجاد شد برای تفکر و اندیشه، جریان یافتن دغدغه فرهنگی در افکار و فرصتی برای دست به قلم شدن و مکتوب کردن. انسان آمیزهای از عقل و احساس است. با ابزار تفکر پیش میرود و به کمال عقلانی میرسد. تفکر، زیربنای حرکت تکاملی انسان در مسیر دین و بندگی خداوند تلقی میشود. خداوند به ارزش قلم و رسالت والای آن در قرآن کریم قسم یاد کرده و ارزش قلم نه تنها در این است که اظهار قلبی و آگاهی فردی را ماندگارتر میکند بلکه دست بردن به قلم خود به تنهایی انسان را وادار به کسب آگاهی میکند و از پرتگاه بی تفاوتی نجات میدهد و حیطة ی اثر تفکر و اندیشه را چنان گسترده میکند که گاه توانسته ملتی را نجات دهد و جامعه ای را زنده کند. تلاش ما در دیدار بر این است که دانشجوی قلم تفکر و دغدغه ی خود را به تحریر در آورد همچنین در هر شماره تلاش میشود گوشه ای از رشادت ها، خصوصیات، مرام، رفتار و سیره ای از زندگی شهدا مکتوب گردد.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا



بلندترین آرزو

حسنا حیدری، دکتری بیماری‌شناسی گیاهی

فی‌دانم چه زمان بود که دقیقاً معنای لیلۃ الرغائب را فهمیدم؛ ولی می‌دانم آن روز بسیار خوشحال بودم. به خود می‌بالیدم که مسلمانم، اینکه آنقدر خواسته‌هایمان مهم است که شبی را به آرزوهایمان اختصاص داده‌اند. دنبال علتش می‌گشتم، چرا شب آرزوها؟ میانه‌ی فکرهایم به ماه «رجب» رسیدم، به نظرم آمد، درست‌ترین جواب در همین ماه نهفته باشد، ماهی که مولای شیعیان، امام علی (ع) در آن متولد شده تا پیامبر عزیزمان، محمد مصطفی (ص) را در بعثتش یاری دهد؛ تا معنای اسلام کامل شود، تا انسان بداند که خداوند چیزی برای رسیدن انسان به آرزوهایش، کم نگذاشته است.

انگار ضمانت دعاها و خواسته‌ها نیز این ترجیع‌بند است: «أینَ الرجیون؟» به عبادتِ در رجب اهتمام ورزید؛ تا مستجاب‌الدعوه شوید. اما در این ماه با عظمت، در همین یک شب چه بخواهم؟ چگونه بخواهم؟ معبودم را چگونه بخوانم؟

ظهر بود، از مدرسه برگشته بودم و تلویزیون روشن بود، روی صفحه‌ی تلویزیون نوشته بود (دعای هر روز ماه رجب)، و آقای با صدای

و آقای با صدای دلنشین می‌خواند: «يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ
وَ آمَنُ سَخَطَهُ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ»، انگار همین یک عبارت کافی بود، چقدر
کامل بود.

به‌نظرم رسید در همین جمله‌ی اول، کار تمام شده، ای کسی که از
او امید همه خیرها می‌رود و از همه شرها حفظ می‌کند. همین‌جا
بود که تصمیم گرفتم در لیلۃ‌الرغائب هم، همین دعا را بخوانم. برای
یک نوجوان که شاید هنوز کمیت ادبیاتش لنگ می‌زند، این مناجات
مناسب‌ترین گزینه بود.

حالا از آن روز، چندین لیلۃ‌الرغائب گذشته، لیلۃ‌الرغائب‌هایی که گاهی
با شب‌های جمعه مصادف می‌شد، گاهی چهارشنبه و گاهی هم مثل
امسال، با بلندترین شبِ سال. این‌بار انگار خدا می‌خواست به جبران
خستگی‌هایمان، یک دقیقه بیشتر وقت بدهد تا دعا کنیم، یک دقیقه
بیشتر بخواهیم و چه بسا با همین یک دقیقه و آنچه در آن می‌طلبیم،
سعادت دنیا و آخرت خود را تضمین کنیم.

دعای ماه رجب را مثل هر سال زمزمه کردم و در پایان، مثل همیشه،
همانند آنچه در این سالیان آموخته بودم، (كُلِّ خَيْرٍ) را برای دنیا آرزو
کردم، دعایی کوتاه برای آرزویی بلند: اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ لِيَّ الْفَرَجَ...



سردار دل‌ها، مردی که مرز شجاعت را درنوردید

زهرا مرادی، کارشناسی علوم قرآن و حدیث

در روزگار ما، کمیاب‌اند مردانی که نامشان از مرزهای زمان و جغرافیا عبور کند و در وجدان ملت‌ها ماندگار شود. سردار سپهبد «قاسم سلیمانی» از آن چهره‌هایی بود که زندگی‌اش تعریف تازه‌ای از «خدمت» و «مقاومت» خلق کرد. متولد سال ۱۳۳۵ در کرمان، در بستر دشواری‌ها رشد کرد؛ اما روحی آغشته به ایمان و کار و تلاش داشت. با آغاز جنگ تحمیلی، حاج قاسم به صف رزمندگان پیوست و به سرعت با هوش نظامی و اراده‌ی آهنینش، در قامت فرمانده‌ای مؤمن و محبوب ظاهر شد.

در آن سال‌های پرآشوب، او نه فقط یک فرماندهی نظامی، بلکه تکیه‌گاهی برای رزمندگان بود؛ فرماندهی که بیشتر از آنکه از پشت میز هدایت کند، در خط مقدم همراه نیروهایش می‌جنگید. چنانچه سیر خدمت او پس از دفاع مقدس نیز ادامه یافت. رمزآلود بود؛ نماد مبارزه با افراط‌گرایی و خشونت. . در عراق، سوریه و لبنان، حضور او

معناگر آزادی و پایداری بود، تا آنجا که دوست و دشمن بر تأثیرگذاری و نفوذ معنوی‌اش اذعان داشتند

حاج قاسم سلیمانی، فقط یک چهره‌ای نظامی نبود. او شخصیتی اخلاقی و سرشار از معنویت داشت؛ ساده‌زیست، مهربان و بی‌ریا. مردی که در اوج قدرت، همچنان مردمی ماند. در گفتارهایش همواره بر عشق به وطن، عدالت و صداقت تأکید می‌کرد، و همین صداقت روحی، از او چهره‌ای ماندگار ساخت که امید و یقین را در دل نسل‌ها زنده نگه می‌دارد.

شهادتش در سحرگاه ۱۳ دی‌ماه ۱۳۹۸، هرچند جسمش را از میان ما برد؛ اما اندیشه و مسیرش به الگویی الهام‌بخش برای جوانان و دانشجویان بدل شد. سلیمانی پس از شهادت، دیگر یک فرد نیست؛ او یک فرهنگ است؛ فرهنگ خدمت بی‌منت، مقاومت آگاهانه و ایمان بی‌پایان به راه حق... .

در روزگاری که جهان از بی‌باوری و خودخواهی رنج می‌برد، یاد سردار سلیمانی یادآور این حقیقت است که هنوز می‌توان برای «مردم» زیست و برای «حقیقت» ایستادگی کرد



غزه، مرثیه‌ای بر ویرانی انسانیت

معصومه محمدپور، کارشناسی علوم قرآن و حدیث

در این سمتِ سردِ جهان، جایی که سایه، سهمِ لشکر ستم شده است،
غزه همچون زخمِ زردی بر تن تاریخ می‌درخشد؛ درخششی از جنس
فریاد و فغان. اینجا، قلمرو قساوت است، و هر نفسی که برمی‌خیزد،
نُتِ نجوا و ناله‌ای است بر بسترِ خاکستر.

آمار؛ آوایِ آه و آتش است، دیگر اعداد و ارقامِ خشکِ عقل نیستند؛
این‌ها سِجِلِ سوزانِ انسان‌اند. چهل هزار را بشنو! این قافله‌ی قتل و
غارت است که قامتِ رؤیا را در خود قورت داد. در این دیار غم و بلا،
کودکان، با هزار امید و آرزو برای زندگی، کبود و گشته خوابیده‌اند.
مادران، با دستانِ دردآلود و دل‌های پُر درد، در پی دیارِ دل‌بندان خود،
داغدار، می‌گردند...

این ویرانی، نه یک حادثه، که اِعلایِ اِعدامِ ایمان است.

بیمارستان، که باید مأوای مردم باشد، امروز مَقْتَلِ مردم
غزه شده است؛ مدرسه‌ها، که باید مَهْدِ مِهْر می‌بودند، مَهرهایِ
مُهرشده‌ی مرگ را بر پیشانی دارند...
در این سمتِ سردِ جهان، جایی که سایه، سهمِ لشکر ستم شده است،
غزه همچون زخمِ زردی بر تن تاریخ می‌درخشد؛ درخششی از جنس
فریاد و فغان. اینجا، قلمرو قساوت است، و هر نفسی که برمی‌خیزد،
نُتِ نجوا و ناله‌ای است بر بسترِ خاکستر. آمار؛ آوایِ آه و آتش است،
دیگر اعداد و ارقامِ خشکِ عقل نیستند؛ این‌ها سِجَلِ سوزانِ انسان‌اند.
چهل هزار را بشنو! این قافله‌ی قتل و غارت است که قامتِ رؤیا را
در خود قورت داد.

در این دیار غم و بلا، کودکان، با هزار امید و آرزو برای زندگی، کبود
و گُشته خوابیده‌اند. مادران، با دستانِ دَرْدآلود و دل‌های پُر دَرْد، در
پی دیارِ دل‌بندان خود، داغدار، می‌گردند...
این ویرانی، نه یک حادثه، که اِعْلایِ اِعْدامِ ایمان است. بیمارستان، که
باید مأوای مردم باشد، امروز مَقْتَلِ مردم غزه شده است؛ مدرسه‌ها،
که باید مَهْدِ مِهْر می‌بودند، مَهرهایِ مُهرشده‌ی مرگ را بر پیشانی
دارند...

و اما صدای سوزان سینه‌های سوخته‌ی این ستم‌دیدگان را چه کسی به
گوش جهان برساند وقتی که خبرنگارانِ خون‌آلود، که قلم‌هایشان را به
خونِ خود تازه کردند، هدفِ غضبِ پنهان شدند. بیش از صدوپنجاه
شاهدِ صادق، برای سَنَدسازیِ سَمْتِ حقیقت، جان دادند.
آنان نورِ ناظر بودند؛ وقتی نور را خاموش کردند، جهان با خوشحالیِ
کورکورانه‌ای خود را در تاریکیِ توطئه جای داد.

این، قتلِ عامِ وجدانِ عمومی است، که با شلیک به دوربین‌ها، پرونده‌اش بسته شد. و خداوند، با کلامِ خود، حکمِ نهاییِ ستمگران را اعلام می‌دارد؛ همان‌ها که گمان می‌برند با قدرتِ ظاهری می‌توان حقیقت را کتمان کنند:

«وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا» (سوره اسراء، آیه ۱۶)

و هنگامی که بخواهیم شهر و آبادی‌ای را نابود کنیم، مترفین (ثروتمندان بی‌بندوبار و مست از قدرت) آنجا را امر به طغیان می‌کنیم، پس در آنجا به فسق و تباهی می‌پردازند، و فرمانِ هلاکت بر آن شهر محقق می‌گردد، و آن را به سختی در هم می‌کوبیم و نابود می‌سازیم... .

این آیه، مَهرِ بطلان بر کارنامه‌ی کسانی است که غزه را به میدانِ فسق و طغیان بدل ساختند و فریادِ مظلوم را نشنیدند. اینک، زمانِ آن است که زبان‌ها را در دهان پُر کنیم از زهرِ سرزنش! کلماتی چون «آزادی» و «حقوق»، مانند صدف‌های خالی در ساحلِ ستم افتاده‌اند. چه سودی از سخن‌های سطحی است، وقتی سنگ‌ها در غزه، سنگین‌تر از ادعاهای ما بر زمین می‌نشینند! آتشی که در این سرزمین می‌سوزد، نه از چوب، که از قلبِ شعارهای ماست...! کودکان بی‌بستر، شاهدانِ این بطلان بزرگ بشری هستند. زنان بی‌مأوا، مَهرِ تأیید این دروغ بزرگ را بر پیشانی تمدن می‌کوبند. جهان، امروز مُتهم است؛ مُتهم به قتلِ حقیقت. غزه، میدانِ محشرِ انسانیت است، جایی که هر فریادی از گلویِ یک کودک، تیر خلاص بر قلب ادعاهای پُرطمطراق صلح می‌زند. این‌ها مرثیه‌ی ماست، مرثیه‌ای که تا ابد، زبان زمانه را در شرم خواهد کشید... .

وعدۀ غایت مقاومت، که برای صبر بی‌نهایت آنان مقرر شده است، در کلام کریم نازل گشته: «لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» (سوره توبه، آیه ۴۰)

(اندوهگین مباش، که قطعاً خداوند با ماست.)
و اما یک سوال:

ما کدام طرف این مرثیه ایستاده‌ایم...؟



آخرین صبح

فرزانه کشتکار، کارشناسی علوم سیاسی

همه چیز در یک لحظه اتفاق افتاد؛ در یک چشم به هم زدن، همه چیز دگرگون شد. روزی که هیچ کس گمان نمی برد چنین تلخی در سرزمین ایران رقم بخورد خرداد ۱۴۰۴، روزی که قرار بود جشن افتخار و سربلندی ایران باشد؛ به روزی از اندوه و حیرت مبدل گشت. لحظه ای سهمگین که تهران را از خواب بیدار کرد؛ همه چیز دگرگون شد. صدای مهیب و سپس صدای انفجار، کل شهر را پُر کرد. مردم هراسان به خیابان آمدند و خبرگزاری ها صحنه های غم انگیزی را در تمام رسانه ها پخش می کردند.

شروع شد. جنگ، جنگ!

صحنه هایی دردناک که در رسانه ها منتشر شده بود؛ اخباری که شنیدنش دلها را می سوزاند. چیزی که دلها را به درد می آورد؛ جنگی بود که با بی عدالتی، با انفجار و خون آغاز شد. گویی جنگ آمده بود که زنان و کودکان معصوم، مردمان بی گناه را هدف قرار

دهد. غم‌های زیادی بر دل نشست؛ در موبایل‌ها لحظه‌به‌لحظه،
خبر تازه منتشر می‌شد و هر خبر، هر تصویری، همانند تیر بر
پیکر ایرانیان فرود می‌آورد. تصاویر گویای همه‌چیز بود. کودکی
غرق در خون که هنوز به آرزوهایش نرسیده بود. طفل در شکم
مادر که هنوز طعم زندگی را نچشیده بود، عروس و دامادی که تازه
زندگی‌شان را آغاز کرده بودند و...

فضای مجازی تبدیل به فضای هراسان و نگرانی شده بود. در همان
ساعات اولیه، تعدادی از فرمانده‌ها و نخبگان کشورمان ترور شدند؛
کسانی که سال‌ها برای پیشرفت کشور و ایجاد امنیت تلاش کرده
بودند. شجاعانی چون؛ شهید مهدی طهرانچی، شهید عبدالحمید
ستوده‌چهر، شهید دکتر امیرحسین فخریون، دکتر سید حسین عباسی
و... با این وجود همچنان جوانه‌های امید در دل‌ها زنده ماند؛ زیرا
قلب هر یک از ما ایرانیان، منشأ امیدی‌ست که با حضور جانشینان
برگزیده‌ی خدا، دل در مسیر پیشرفت سعادت و حفظ آرمان‌های خدا
می‌دهد و خواهد داد.

پایدار باد ایران و ایرانی



به ایرانی بودنم؛ افتخار کردم.

زهرا زمانی، کارشناسی علوم تربیتی

صداوسیما تصاویری را نشان می‌داد که شاید پدر و مادرهای ما، در نوجوانی‌شان به چشم دیده بودند؛ درحالی‌که ما درکی از آن وقایع نداشتیم. نهایت، فیلم و سریال‌هایی دیده بودیم که مرتبط با آن زمان بود. شاید این صحنه برایمان شکی داشت و تصورمان آن بود که همین یک روز است؛ اما نه! ادامه‌دار بود. همچنان که خشم و کینه‌ی ما ادامه داشت...

همان شبِ اول، ساعت ۹ شب، رهبرمان با انتشار ویدیوی سخنرانی خود، جانی دوباره به ملت ایران داد. به قولی: «عیدی خود را از سید گرفتیم.» عیدی‌ای که در شب غدیر با «وعده صادق سه» آغاز شد. وعده‌ای که زودتر از این‌ها باید محقق می‌شد...

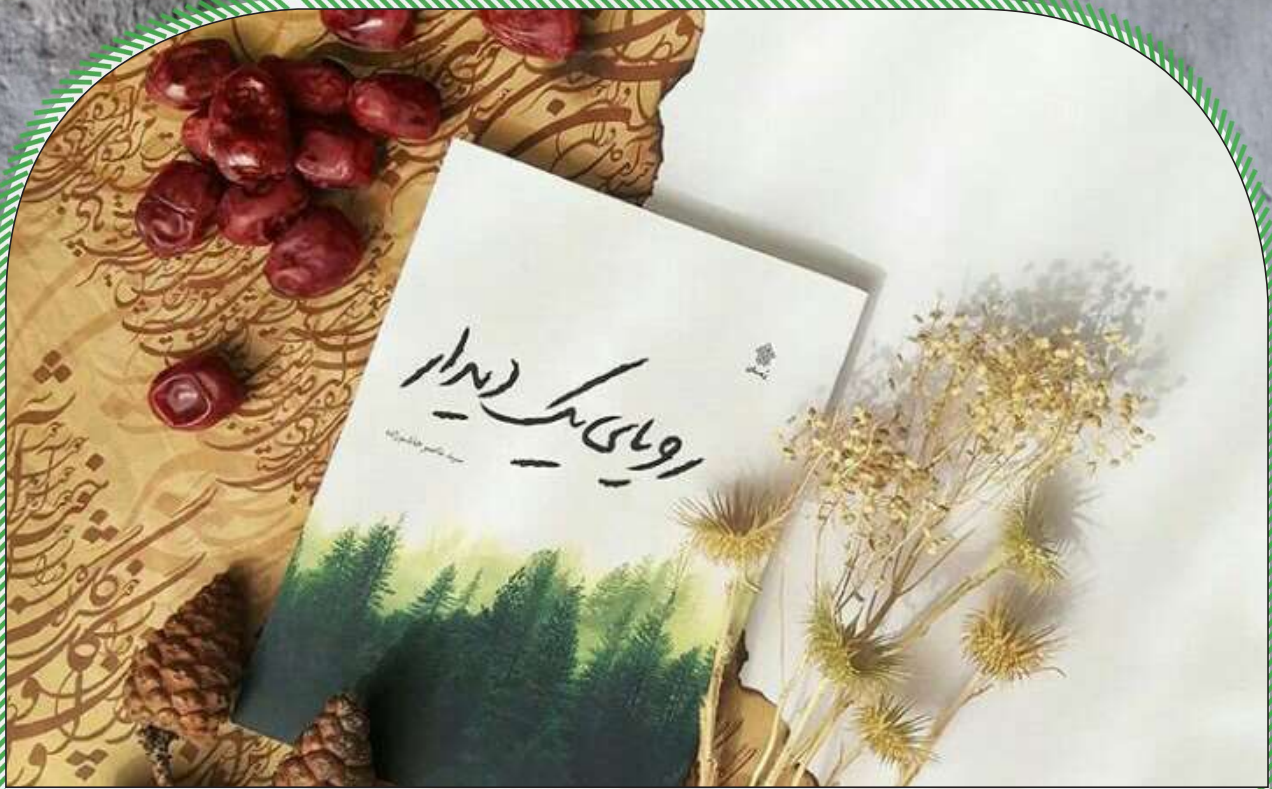
برای ملت مهم نبود چه ساعتی است...، ترسی نبود از هدف قرار گرفتن توسط موشک‌های اسرائیل، چون شهادت افتخارمان بود... از زمان جنگ تحمیلی تا به حال؛ همه با هر وسیله‌ای که داشتند

پرچم به دست، به سطح شهر آمدند و با مداحی معروف «خیبر خیبر یا صهیون» اتحاد و همبستگی خود را نشان دادند.

گرچه رسانه‌های خارجی سعی کردند تا فیلم‌های بازتاب شده از ایرانیان در صحنه را سانسور کنند یا فیلم‌هایی از ترس و فرار مردم از کشور را بازتاب دهند؛ ولی درنهایت در میدان رسانه هم شکست خوردند. همین شکست، چه در صحنه جنگ، چه در صحنه رسانه، ناامیدی را بر چهره‌هایشان نشانده و همانند سگانی وحشت‌زده به پناهگاه‌های خود فرار کردند. داخل کشور اما گرچه داغدار شده بودیم و شادی ما را به عزا تبدیل کرده بودند؛ ولی بغض‌هایمان را قورت دادیم و با کینه‌ای فراتر از قبل، در نماز جمعه شرکت کردیم. نماز جمعه‌ای که برخلاف هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌های گذشته شلوغ‌تر و مملو از جمعیت شده بود. حتی کسانی آمده بودند که نحوه‌ی خواندن نماز را بلد نبودند؛ ولی آمده بودند که بگویند: هستیم حتی اگر مخالف این دولت باشیم؛ اما وطن فروش نیستیم..

مردی آمده بود که می‌گفت: «۱۲ سال از دوران سربازی‌ام گذشته است؛ اما هنوز لباس سربازی‌ام را نگه داشته‌ام برای همچین روزی که حتی تن‌به‌تن جلوی دشمن بروم.» یا دختر بچه‌ای که با زبان شیرین کودکی‌اش می‌گفت: «ما پشت بابا علی هستیم.»

و حرف اکثر مردم از کوچک و بزرگ در این نبرد، افتخار به ایرانی و ایرانیان بود. گرچه آتش بس شد و ۱۲ روز به انتها رسید؛ درنهایت پیروز این نبرد بدون شک، «وطن» بود. این غده‌ی سرطانی بدانند به مدد امیرالمؤمنین (ع) و به زودی از ریشه نابود خواهد شد



معرفی کتاب رویای یک دیدار

نرگس قربانی، کارشناسی زیست‌شناسی جانوری
نویسنده‌ی کتاب: سیدناصر هاشم‌زاده

سال انتشار: ۱۳۹۸

درست است که نگهبان آتشکده بود؛ اما درنهایت روزی جرقه آن خاموش شد، حتی دیگر مال‌ومنال پدر در چشمانش جان باخته بود. پس «روزبه» با شوق رسیدن به حقیقتِ وصال، آواره دشت و صحرا شد. گاهی نور می‌دید، اما باید مسیرها می‌پیمود تا به منبع آن برسد. حال او چه می‌بایست کرد؟ با روزبه روبه‌رو شد و از خویش پرسید: «به دنبال چه می‌گردی؟ خودت یا خالقات؟» مگر او نمی‌دانست که قدم اول از پایه نردبان، پا گذاشتن بر روی خویش و رسیدن به خود بود؟ اما آنقدر در عرصه سردرگمی غرق شده بود؛ تا جز رهایی چیزی نیافت. آری! او سلمان شد، همان یارِ محبوب خدا از دیار پارس.

برشی از کتاب رویای یک دیدار:

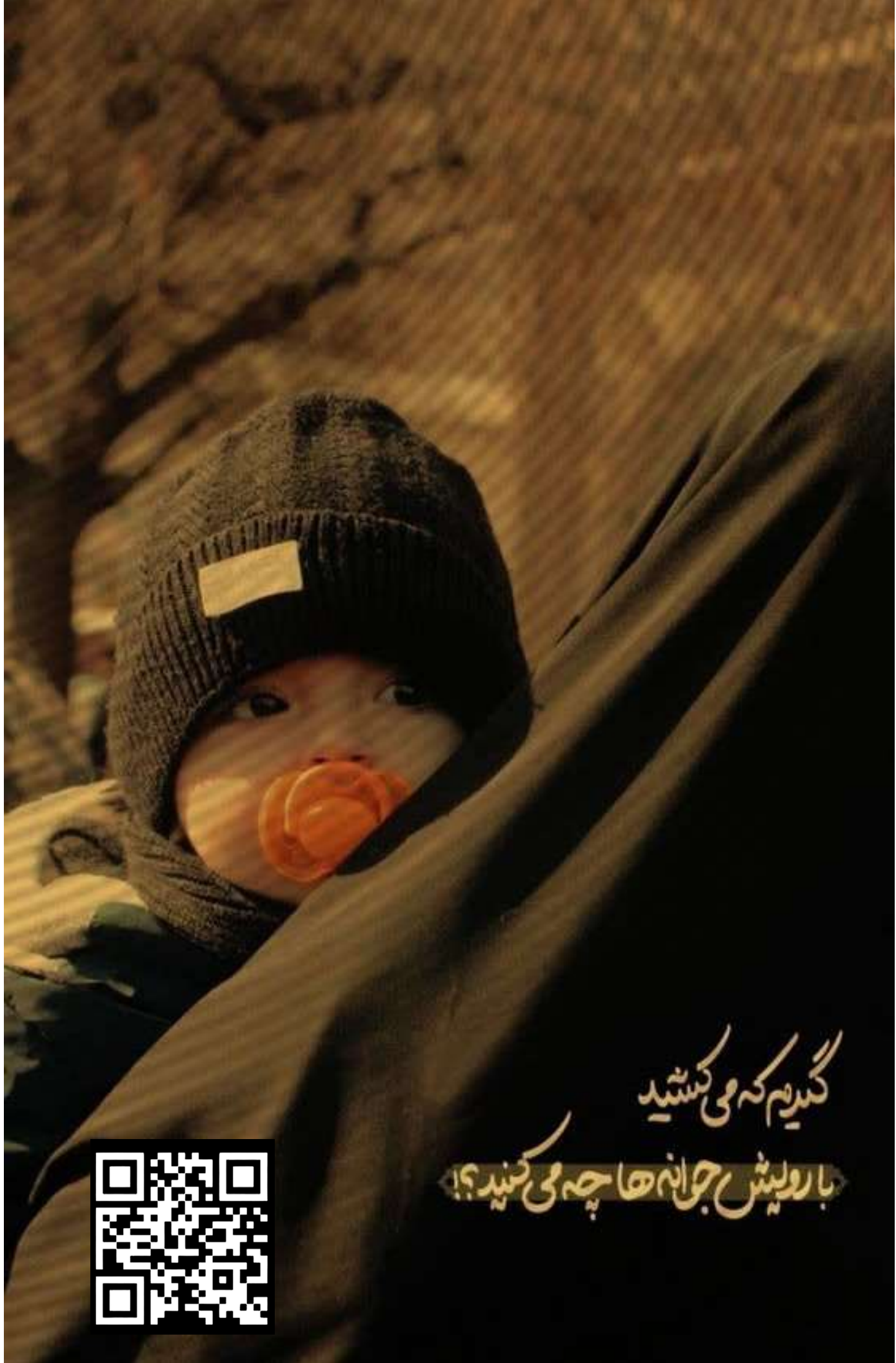
پدر آهی کشید. با نگاه مهربان همسرش آشنا بود و می‌دانست که روزبه برای او چقدر عزیز است. و مگر برای خود او عزیز نیست؟ این را خوب می‌دانست. روزبه را نگاه کرد که در گوشه‌ای نشسته بود. او حال و هوای دیگری پیدا کرده بود و این بیشتر از هر چیزی پدر را نگران می‌کرد.

— نکند مجنون شده باشد؟ چرا او را از خود دور کرده‌ام؟ اگر مواظبت می‌کردم اکنون به این مصیبت گرفتار نمی‌شدم.

پدر این سخنان را بلند گفت. مادر با شنیدن این حرف‌ها هراسناک شد. به سمت روزبه رفت. درکنار او نشست. او را به آغوش گرفت.

— روزبه، به پدرت بگو که از جنون دوری. مرا از این نگرانی دور ساز. روزبه پیشانی مادر را بوسید. او را تنگ در آغوش خود فشرد و آرام در گوشش زمزمه کرد تا آرام گیرد.

— مادر، من دیوانه حقیقتم و می‌دانم که دیوانه‌ام. اما دیوانه‌ها نمی‌دانند که دیوانه‌اند. این است که نباید غم را به دل راه دهی. مادر حال تو به من بگو چگونه‌ام؟



گدیوم که می کشید

بارولیش جوانه ها چه می کشید؟!

